



باسمه تعالی

در بازار فارکس (بازار تبادلات ارزی) صورت‌های مختلفی وجود دارد که باید بررسی شوند: صورت اول که ساده‌ترین صورت بود، عبارت است از: همان‌طوری که در بازار خارجی مبادله ارزی انجام می‌دهند، در این بازار و این فضا نیز معامله نقدی انجام می‌دهند و ارزهای خود را مبادله می‌کنند. که خود این صورت دو نوع داشت:

برای رفع نیازهای زندگی خودشان، مبادلات ارزی انجام می‌دهند.

قصدشان این است که با خود این مبادلات ارزی، سود به دست بیاورند و از همین مبادلات، ثروت اندوزی کنند.

برای نوع اول و دوم، اشکالاتی در مورد صحت آن‌ها مطرح شد، که مجموعاً ۵ اشکال مطرح شد:

۱. قاعده لاضرر

۲. غرری بودن معامله

۳. مجهول شرایط طرف مقابل مثل صغیر بودن، محجور بودن و...

۴. عدم تحقق عقد با توجه به اینترنتی بودن معاملات و انجام معامله در فضای مجازی

۵. عدم تحقق قبض و اقباض با توجه به این که نقل و انتقالات در حساب است

جواب‌هایی نیز برای این اشکالات مطرح شد، یکی از اشکالات مهم در این بحث اشکال سوم بود که ادامه به این اشکال بیشتر پرداخته می‌شود.

البته باید توجه داشت که برخی شبهات و اشکالات در این بحث، شبهات موضوعیه و مصداقیه است و برخی دیگر از شبهات حکمییه است که از حیث کبروی اشکال می‌کنیم، مثلاً شبهات عدم تحقق قبض و اقباض و مجهول بودن شرایط، شبهات مصداقیه است اما اشکال ضرری بودن و غرری بودن، اشکال کبروی بودند یعنی این نحوه از معامله صحیح (معامله غرری یا معامله ضرری) است یا خیر، اشکالاتی که در ادامه نیز مطرح می‌شوند برخی صغروی و برخی کبروی هستند.

اشکال ششم به صحت نوع دوم از معاملات

وقتی که نوع دوم از صورت اول از معاملات بازار فارکس را مورد دقت قرار می‌دهیم، با این سؤال روبرو می‌شویم که:

وقتی که به ادله صحت معاملات رجوع می‌کنیم که عبارتند از: بنای عقلا، که مهمترین دلیل می‌باشد و دلیل دیگر، اطلاعات و عموماتی که در آیات و روایات وارد شده است.

فلذا صحت معامله و خرید و فروش مردم، فی الجمله از مسلمات و بدیهیات است و کسی در صحت فی الجمله آن‌ها شکی ندارد و دلیل آن نیز بنای عقلا است.

بحث در این است که این ادله تا چه مقدار اطلاق و سعه دارد و تا کجاها معاملات را تصحیح می‌کند و دلیل بر مشروعیت معاملات می‌شود؟



✓ بررسی دلیل اول:

در مورد بنای عقلا که مهمترین دلیل است، می‌گوییم که: بنای عقلا این است که با یکدیگر بیع و خرید و فروش انجام می‌دهند و از این طریق نیازهای زندگی خود را تأمین می‌کنند و لذا این‌طور سؤال می‌پرسیم که هدف مؤسس این معاملات و هدف عقلا از این معاملات، چه بوده است؟ آیا هدف بازیگری بوده است؟! و یا به این دلیل بوده است هر کسی نمی‌تواند تمامی نیازهای خود را برطرف کند فلذا برای برطرف کردن بخشی از نیازهای خود، با دیگران وارد مبادله کالا و معامله می‌شود تا کالایی که نیاز دارد، به دست بیاورد، سپس در ادامه با توجه به مشکلات تبادل کالا به کالا به صورت جزئی و فرد به فرد، واسطه‌ها و مکان‌هایی برای جمع‌آوری کالاها به وجود آمد که افراد با مراجعه به آن واسطه، کالای خود را بدهند و کالای مورد نیاز را تحویل بگیرند (مغازه) و در ادامه این روند به تأسیس پول انجامید.

پس روش عقلا در معاملات اینگونه بوده است، حال سؤال این است که آیا می‌توان بیش از این مقدار را بر عهده عقلا قرار داد؟ یعنی آیا می‌توان ادعا کرد که تبادل به هر شیوه‌ای، نزد عقلا صحیح است؟ و بنای عقلا در مورد آن شیوه از معامله نیز وجود دارد ولو اشخاص بنای بر بازیگری داشته باشند و با قصدشان این باشد که با همان معامله، ثروت‌اندوزی کنند و قصدشان رفع نیاز نیست، بلکه این است که بدون هیچ کار و فعالیت، به سود برسند.

سؤال اصلی این است که با توجه به این مطالب آیا می‌توان ادعا کرد که بنای عقلا بر صحت این نوع از معاملات که صرفاً بازیگری است، نیز باشد؟ زیرا که دلیل بنای عقلا، دلیل لفظی نیست که لسان داشته باشد و بتوان به اطلاق آن تمسک کرد، بلکه دلیل لبی است فلذا باید ملاحظه کنیم که مقدار و محدوده بنای عقلا تا کجا است.

اگر کسی چنین مطلبی را احراز کرد و لذا ادعا کرد که بنای عقلا این است که این نوع از معاملات را نیز صحیح می‌دانند و بنای عقلا عام است و همه انواع معاملات را شامل می‌شود، فلذا در این جا نیز حکم به صحت نوع دوم از معاملات فارکس در صورت اول می‌کند.

ولی اگر کسی نسبت به شمول بنای عقلا در مورد نوع دوم از معاملات، شک داشته باشد و برای او بنای عقلا در این موارد احراز نشد، دیگر دلیل اول (بنای عقلا) بر مشروعیت و صحت این‌چنین بیعی ناتمام خواهد بود، بنابراین با قطع نظر از سایر ادله و با توجه به عدم احراز بنای عقلا، باید گفت: اگر دو شخص که در فضای مجازی در بازار فارکس در حال تبادل ارزی هستند و هر دو بازیگر هستند (و هیچ یک حقیقتاً به ارزش دیگر نیازی ندارد)، معامله آن صحیح نخواهد بود، زیرا دلیل بنای عقلا بر صحت این مطلب نداریم و لذا نمی‌توانیم از صحت عندالشارع کشف کنیم، فلذا سراغ اصالة الفساد می‌رویم که در این جا استصحاب ملکیت برای مالک ارز و استصحاب عدم ملکیت برای شخص مقابل، است.

و به نظر ما به صورت جدی جای تأمل دارد که در این موارد، بتوان بنای عقلا را احراز کرد و حتی اگر کسی نسبت به این مطلب شک هم داشته باشد، نمی‌تواند به بنای عقلا در مقام تمسک نماید.

البته واضح است که مقصود ما از عقلا در بنای عقلا، عقلا بما هم عقلا می‌باشد نه افراد بازیگری که سود خودشان را در این نوع از معاملات دیده‌اند.



✓ بررسی دلیل دوم:

دلیل دوم برای صحت معاملات، اطلاقات و عمومات مثل «أحلّ الله البيع، أوفوا بالعقود و...» می‌باشد، حال باید بررسی کرد که آیا این موارد اطلاق و عمومی دارند که شامل هر نوع بیعی بشود ولو بیعی که در محل بحث ما می‌باشد (نوع دوم از صورت اول)؟

در مورد اطلاقات آیات و ادله، دو نظر وجود دارد:

۱. مقصود از احلّ البيع و اوفوا بالعقود و تجارة عن تراض، همان بیع، عقد و تجارتي است که مورد قبول شارع می‌باشد، در این صورت این اطلاقات و عمومات قابل تمسک نمی‌باشد، زیرا که همین مطلب اول بحث است که این بیع و عقد که در نوع اول، انجام می‌شود، مورد قبول شارع می‌باشد یا خیر؟

۲. این خطابات ملغی به عرف است فلذا مقصود از بیع، عقد و تجارت در این ادله، عقود و بیع‌هایی است که عرف آن‌ها را صحیح می‌دانند و تجارتي که عقلا بما هم عقلا انجام می‌دهند، این عقود و بیع‌ها را شارع امضا فرموده است و دستور داده است که به این‌ها وفا کنید. حال با توجه به این که در دلیل اول (بنای عقلا)، مناقشه کردیم و گفته شد که برای ما محرز نیست که این نحوه عقود عقلائی هستند یا خیر؟ و حداقل شک داریم که بنای عقلا شامل این نوع از عقود نیز می‌شود یا خیر؟ در این صورت، تمسک به اطلاق و عموم این ادله، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود دلیل می‌شود، که این تمسک صحیح نیست. زیرا که وقتی در موردی بنای عقلا احراز نشده است، نمی‌توانیم ادعا کنیم که آن امر عقلائی و عرفی است و امضا شده است.

فلذا بعد از اشکال در دلیل اول (بنای عقلا)، در تمسک به دلیل دوم (عمومات و اطلاقات معاملات) نیز با مشکل روبرو هستیم.

البته اگر کسی در دلیل اول، اشکال نکند و بنای عقلا در مورد نوع دوم از معاملات را نیز احراز کرده باشد، می‌تواند علاوه بر دلیل اول، تمسک به عمومات و اطلاقات نیز کند.

و در این بحث فرقی ندارد که این نوع از معامله (که طرفین قصد بازیگری و سود بردن بدون فعالیت دارد) در بازار تبادل ارز (فارکس) باشد یا در بازار بورس و یا در هر بازار دیگر، این مطلب عام است و در همه این بازارها صحت این نوع از معامله با مشکل مواجه خواهد بود.

فلذا اگر گفته شود که معاملات بازیگران، مشمول بنای عقلا نیست و یا در احراز آن شک داریم، صحت این نوع از معاملات زیر سؤال می‌رود. زیرا که شک در صحت معامله، ملازم با فساد آن معامله زیرا که استصحاب عدم دخول در ملک دیگری و استصحاب بقای ملکیت و استصحاب عدم نقل و انتقال، جاری می‌شود.

پس این نوع از معامله باطل است.

و این اشکال جدی در مقام و مقامات مشابه می‌باشد و ما نیز هنوز جواب مناسبی برای این اشکال پیدا نکرده‌ایم.

اشکال هفتم به صحت نوع دوم از معاملات

اشکال هفتم عبارت است از این که: با تتبع در آیات و روایات و سیره ائمه علیهم السلام در می‌یابیم که مذاق شارع بر خلاف این نوع از معاملات است و معاملات بازیگران بر اساسی که گفته شد، با مذاق شارع سازگار نیست. به این بیان که:



به طور مثال اگر با کسی دوست هستیم و در موارد متعدد و در شرایط مختلف برای او ترشی یا پرتقال ترش یا لیمو ترش و... آوردند ولی او بدون این که سخنی گفته باشد، از آن خوراکی‌های ترش میل نکرد. بعد از مشاهده این موارد متعدد، انسان متوجه می‌شود که مذاق شخص، با خوراکی‌های ترش سازگار نیست، فلذا اگر در موردی بخواهند برای آن شخص انار ترش ببرند، ما که از مذاق او مطلق شده‌ایم، می‌گوییم که او انار ترش دوست ندارد و میل نمی‌کند با این که خود آن شخص، هیچ‌گاه نگفته است که انار ترش دوست ندارم یا نمی‌خورم ولی ما که مذاق او را تشخیص داده‌ایم.

شبیه این مطلب در بحث معاملات نیز جاری است:

کسی که آیات و روایات را تتبع کند، وقتی در موارد مختلف و متعددی از زکات، خمس، بیع، اجاره، مضاربه، احتکار، خیارات و... ملاحظه شود، این گونه احراز می‌کند که «مذاق شرع بر اساس سعی و عمل و کوشش است نه بر اساس بازیگری و پول درآوردن از این طریق» فلذا این‌گونه معامله نیز با مذاق شارع سازگاری ندارد.

این اشکال متوقف بر تتبع در آیات و روایات و سیره ائمه علیهم السلام دارد و ما به صورت کامل این ادعا را نمی‌پذیریم ولی می‌گوییم که اگر کسی چنین مذاقی را برای شارع ادعا کند، بی‌راه نیست و امکان صحت دارد. ولذا این دلیل نیز ممکن است برای عدم مشروعیت این نوع از معامله اقامه شود و یا حداقل سبب شک در صحت این نوع از معامله شود.

اشکال هشتم به صحت نوع دوم از معاملات

این اشکال به هر دو نوع از صورت اول وارد است و اختصاصی به نوع دوم ندارد.

یکی از صورتی که در آینده مطرح خواهد شد، به عنوان اصل موضوعی در این اشکال مطرح می‌کنیم: فلذا مسلم فرض می‌کنیم که معامله اهرمی در بازار تبادل ارزی غیرمشروع است مثلاً به این دلیل که اعتبار گرفته است و این قرض ربوی است ولذا مالک این قرض نشده است و با مال دیگران معامله کرده است، فلذا معامله او باطل است.

بنابراین فرض، شخصی که به صورت اول اقدام به معامله می‌کند، نسبت به طرف مقابل این معامله شبهه مصداقیه دارد یعنی نمی‌داند که طرف مقابل نیز معامله یک به یک انجام می‌دهد و یا این که طرف مقابل معامله اهرمی انجام می‌دهد، یعنی نمی‌داند که طرف مقابل از اهرم استفاده کرده است یا بدون استفاده از اهرم اقدام به معامله کرده است، فلذا این اشکال نیز همانند اشکالی است که قبلاً مطرح شد که شخص نسبت به بلوغ و عدم حجر و... طرف مقابل شک دارد، بنابراین در این جا نیز با فرض بطلان معامله اهرمی، نسبت به نوع معامله طرف مقابل شبهه مصداقیه وجود دارد، که اگر طرف مقابل از اهرم استفاده کرده باشد، با اموالی وارد معامله شده است که خود او مالک نشده است (زیرا که قرض ربوی گرفته است) و در این فرض که کارگزار قرض داده است، کارگزار هیچ‌گاه، معامله انجام شده با اموال خود را اجازه نمی‌کند (تا از باب بیع فضولی معامله صحیح شود) بلکه کارگزار به دنبال اصل پولی که قرض داده و سود و کارمزد آن است و نمی‌گوید که آن بیع را برای خودم، امضا کرده‌ام.

پس در این جا چون نمی‌دانیم که طرف مقابل از اهرم استفاده کرده است یا خیر، شک در صحت این معامله پیدا می‌کنیم.

البته اگر کسی قائل به صحت معامله اهرمی شود، دیگر این اشکال متوجه او نخواهد بود.



جواب از اشکال هشتم

بنابراین مجموعاً ۸ اشکال در مقام مطرح است که ۲ اشکال از آن‌ها مربوط به معلوم نبودن شرایط طرف مقابل بود، که قبلاً جوابی که به این اشکال داده شد که عبارت بود از این‌که: فعل طرف مقابل را حمل بر صحت کنیم و اصالة الصحة در مقام جاری کنیم.

از آن جایی که بحث مبادله ارز، مورد ابتلا و فراگیر می‌باشد، بحث مفصل تری نسبت به اصالة الصحة مطرح می‌کنیم تا مشخص شود که آیا ممکن است که این ۲ اشکال (معلوم نبودن بلوغ، رشد، حجر و استفاده از اهرم) را برطرف نماییم یا خیر؟

برای جریان اصالة الصحة، بایستی سه جهت واضح و مشخص شود فلذا به بررسی و تبیین این سه جهت می‌پردازیم: جهت اول: اصالة الصحة اختصاص به مسلمان نداشته باشد و اعم از مسلمان و غیرمسلمان باشد.

جهت دوم: اصالة الصحة که در فعل غیر جاری می‌شود، اختصاصی به فعل غیر ندارد و نسبت به افعال خود شخص نیز می‌توان اصالة الصحة را جاری کرد یعنی همان‌طور که وقتی دو نفر معامله‌ای انجام می‌دهند و ما شک در صحت معامله آن دو نفر داریم، فعل آن‌ها را حمل بر صحت می‌کنیم و لذا می‌گوییم که معامله آن دو صحیح بوده است و لذا آثار ملکیت را نیز بر مالی که به دست آن دو نفر رسیده است، بار می‌کنیم. حال اگر در فرضی دیگر خود ما با شخصی طرف معامله بشویم و در صحت معامله خودمان شک داشته باشیم، باید بحث کنیم که آیا می‌توانیم به اصالة الصحة تمسک کنیم یا خیر؟

جهت سوم: شک در صحت اعم از حین عمل و بعد از عمل باشد، یعنی باید بررسی کنیم که تمسک به اصالة الصحة در حین عمل نیز صحیح می‌باشد یا خیر؟

اگر تمامی این جهات اثبات شوند، اصالة الصحة در بحث ما مفید می‌باشد ولی اگر یکی از این جهات، اثبات نشوند، اصالة الصحة در پاسخ به این اشکال، ناتمام خواهد بود.

زیرا که خود شخص وارد معامله با شخص دیگر شده است و در حین معامله شک در بلوغ و رشد و سایر شرایط طرف مقابل دارد و حتی نسبت به مسلمان بودن طرف مقابل نیز اطلاع نداریم و چه بسا کافر باشد، پس اگر می‌خواهیم با اصالة الصحة بگوییم که شروط معامله مثل بلوغ و عدم حجر و... را دارد و معامله محکوم به صحت باشد، باید اثبات شود که اصالة الصحة در حین عمل، نسبت به عمل خود شخص و در مورد اعم از مسلمان و کافر، قابل تمسک است.

ادله اثبات اصالة الصحة

ادله‌ای که برای اصالة الصحة مطرح شده است، عبارتند از:

دلیل اول: بنای عقلا

به تعبیر حضرت امام خمینی (ره)، قبل از این‌که اسلام بیاید، این بنای عقلا وجود داشته است و مردم با یکدیگر معامله می‌کرده‌اند و در هر جایی نسبت به صحت معاملاتشان شک می‌کرده‌اند، به آن شک اعتنایی نمی‌کرده‌اند، فلذا بنای عقلا در معاملاتشان این است که با این‌که نمی‌دانند طرف مقابل رشید است یا سفیه، محجور است یا خیر، با طرف مقابل



وارد معامله می‌شوند و معاملات خود را صحیح می‌دانند و نمی‌گویند که چون شک دارم، پس با او وارد معامله نمی‌شوم! بعید نیست که ادعا شود که عقلا در این موارد حمل بر صحت می‌کنند و در این جهت برای آن‌ها فرقی ندارد که طرف مقابل مسلمان یا کافر باشد، در هر صورت معامله خودشان با او را حمل بر صحت می‌کنند. فلذا با توجه به این دلیل بعید نیست که قائل شویم که بنای عقلا، سعه دارد و شامل هر سه جهت می‌شود و لذا در مقام نیز می‌توانیم به اصالة الصحة تمسک کنیم.

دلیل دوم: حکم عقل

شاید در ضمن برخی روایات به این دلیل، اشاره شده باشد، که این روایات به صورت مستقل در ادامه مطرح خواهند شد:

اگر در موارد شک، به امور مشکوک ترتیب اثر بدهیم و هر کجا که شک کردیم مثلاً معامله خود و یا دیگران را باطل بدانیم، لازمه این نحوه برخورد، اختلال نظام است و نظم معاش مردم به هم می‌خورد. هر کجا از عملی، اختلال نظام لازم بیاید، مشخص می‌شود که آن عمل صحیح نیست و خلاف آن عمل حق است، زیرا که شارع مقدس با اختلال نظام مخالف است و دستورات شریعت برای نظم معاش مردم است نه برای اختلال نظام. فلذا ترتیب اثر دادن به موارد مشکوک نیز صحیح نخواهد بود.

به تعبیر دیگر اگر در اثر حکم به غیرمشروع بودن عملی، اختلال نظام لازم بیاید، کشف می‌کنیم که آن عمل، غیرمشروع نیست بلکه مشروع و حق است. در مقام نیز گفته می‌شود که:

اگر بنا باشد که این شک و احتمالات در مورد رشد و عدم حجر و ملکیت و... در نظر بگیریم و به آن‌ها اعتنا کنیم، من حیث المجموع (یعنی با در نظر گرفتن عموم مردم و عموم این شبهات) زندگی مردم مختل خواهد شد. بنابراین بر اساس حکم عقل به این که «هر کجا اختلال نظام باشد، خلاف آن حق است» گفته می‌شود که «از اعتنای به این امور مشکوک و احتمالات، اختلال نظام لازم می‌آید، فلذا نباید به این احتمالات اعتنا کنیم و کشف می‌کنیم که شارع مقدس نیز به این احتمالات اعتنا ندارد و این معاملات را صحیح می‌داند».

بر اساس این دلیل نیز نتیجه می‌گیریم که تمام جهات فوق در مورد اصالة الصحة اثبات می‌شود.

دلیل سوم: روایات

روایاتی وجود دارد که شاید بتوان بر اساس آن‌ها صحت این چنین معاملاتی را اثبات کرد و به تعبیر دیگر چه بسا این روایات امضای بنای عقلا می‌باشد و یا این که دلیل مستقلی برای اصالة الصحة باشد، که برخی از آن روایات عبارتند از: روایت حفص:



۱ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنِ (الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى) ۲ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَيْتُ شَيْئاً فِي يَدَيَّ رَجُلٍ يَجُوزُ لِي أَنْ أَشْهَدَ أَنَّهُ لَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّهُ فِي يَدِهِ وَ لَا أَشْهَدُ أَنَّهُ لَهُ فَلَعَلَّهُ لِعَیْرِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع - أ فَيَجِلُّ الشَّرَاءُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَعَلَّهُ لِعَیْرِهِ فَمِنْ أَيْنَ جَازَ لَكَ أَنْ تَشْتَرِيَهُ وَ يَصِيرَ مِلْكَاً لَكَ ثُمَّ تَقُولَ بَعْدَ الْمَلِكِ هُوَ لِي وَ تَخْلِفَ عَلَيْهِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ تَنْسِبَهُ إِلَى مَنْ صَارَ مِلْكَهُ مِنْ قَبْلِهِ إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ لَمْ يَجْزْ هَذَا لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سُوقٌ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ۳ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ ۴ كَمَا يَأْتِي. ۵

بررسی دلالتی روایت اول:

مضمون روایت:

شخصی از امام صادق علیه السلام می پرسد که اگر چیزی را در دست کسی دیدم، می توانم شهادت بدهم که آن چیز برای خود اوست؟
حضرت: بله.

سائل: می توانم شهادت بدهم که آن چیز در دست اوست ولی نمی توانم شهادت بدهم که او مالک آن چیز است زیرا که چه بسا مال دیگری باشد و در دست او باشد؟!
حضرت: آیا همین چیز را می توانی از او خریداری کنی؟

- : بله

- : شاید مال شخص دیگری باشد؟ چطور برای شما جایز است که آن را خریداری کنید و بعد از بیع، که مالک شدی، بگوی آن چیز مال من است و حتی قسم بخوری که مال شما است ولی با این حال جایز نیست بگویید مال آن شخصی است که از او خریده اید؟! سپس حضرت فرمودند: اگر این مطلب جایز نباشد، دیگر برای مسلمانان بازاری باقی نمی ماند.

(زیرا که هر وقت بخواهند چیزی بخرند، این شبهه وجود دارد).

برخی از فقها برای اثبات اصالة الصحة به این روایت استدلال کرده اند.

استدلال به صدر روایت نمی باشد زیرا که چه بسا گفته شود صدر این روایت مختص به مورد سؤال مطرح شده در روایت است، که بر اساس قاعده ید می باشد و ید علامت ملکیت است و لذا برای استدلال برای اصالة الصحة به ذیل روایت

۱ (۳) - الکافی ۷ - ۳۸۷ - ۱.

۲ (۴) - فی التهذیب - القاسم بن محمد.

۳ (۱) - الفقیه ۳ - ۵۱ - ۳۳۰۷.

۴ (۲) - التهذیب ۶ - ۲۶۱ - ۶۹۵.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۲۷؛ ص ۲۹۲.



تمسک می‌کنیم، به این صورت که:

در ذیل روایت آمده است که «لَوْ لَمْ يَجْزُ هَذَا لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سُوقٌ» یعنی اگر به این احتمال اعتنا بشود دیگر مسلمانان قادر به معامله نخواهند بود و عملاً بازاری برای آن باقی نمی‌ماند، زیرا که هر کجا می‌خواهند بخرند، این شبهه وجود دارد و آن چه در ذیل روایت گفته شده است، قاعده‌ای کلی است یعنی هر احتمالی که منشأ بشود که مسلمانان چیزی نتوانند خرید و فروش کنند و زندگی مسلمانان به هم می‌خورد، آن احتمال قابل اعتنا نمی‌باشد، فلذا مورد روایت مخصص و مقید ذیل نیست.

البته مقصود از این قاعده، قاعده سوق المسلمین نیست، بلکه مقصود معاملات مسلمانان است یعنی اگر بخواهند مسلمین به این احتمالات اعتنا کنند، دیگر نمی‌توانند معامله انجام بدهند و دیگر نمی‌توانند چیزی بخرند (چه در بازار و چه در غیربازار) زیرا که همواره - چه در معامله با کافر یا مسلمان - این احتمالات و شبهات وجود دارد و اگر بخواهند به این شبهات اعتنا نکنند، نتیجه این می‌شود که نباید چیزی بخرند.

ولذا با توجه به این که نباید «لَمْ يَقُمْ لِلْمُسْلِمِينَ سُوقٌ» محقق شود (یعنی این تالی فاسد در هر کجا که باشد، کشف می‌کند که علت آن، فاسد است) نباید به این احتمالات و شبهات اعتنا شود، یعنی همان‌طور که به سائل دستور دادند که به این احتمال که شاید این کالا، مال فرد دیگری باشد، اعتنا نکن، مشخص می‌شود به سایر احتمالات، مثل این که شاید طرف مقابل غیربالغ یا غیررشید و یا محجور است، نباید اعتنا شود.

علی الظاهر این دلیل از حیث مفاد و دلالت تمام است، لکن باید بحث شود که این روایت از حیث سند معتبر است یا خیر؟

بررسی سندی روایت اول:

سه بزرگوار این روایت را نقل کرده‌اند که عبارت‌اند از مرحوم کلینی، مرحوم صدوق و مرحوم شیخ طوسی. سند مرحوم کلینی عبارت است از:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنِ (الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى) ^۱ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم نقل کرده است و ایشان نیز از دو نفر (پدرش - ابراهیم بن هاشم - و علی بن محمد) نقل کرده است و این دو نفر، از قاسم بن یحیی نقل کرده‌اند (بر اساس آن چه در کافی است) و او نیز از سلیمان بن داود و او نیز از حفص بن غیاث.

راوی‌هایی که باید وثاقت آن‌ها بحث شوند: قاسم بن یحیی، حفص بن غیاث، سلیمان بن داود سند مرحوم صدوق عبارت است از:

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ^۲

مرحوم صدوق، ابتدا به اسم سلیمان بن داود کرده است و سند را در مشیخه به این صورت نقل کرده است:

^۱ (۴) - فی التهذیب - القاسم بن محمد.

^۲ (۱) - الفقیه ۳ - ۵۱ - ۳۳۰۷.



و ما كان فيه عن سليمان بن داود المنقرّي فقد روّيته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الأصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقرّي المعروف بابن الشاذكوني^۱

که در این سند «قاسم بن محمد» قرار دارد نه قاسم بن یحیی سند مرحوم شیخ عبارت است از:

و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ^۲

همانند مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم نقل کرده است (طریق شیخ نیز به علی بن ابراهیم، بر اساس مشیخه طریق صحیح می‌باشد) و تا انتهای سند، همانند مرحوم کلینی است. فلذا طریق مرحوم شیخ و مرحوم کلینی یکی شدند. علی ابن ابراهیم و پدرش یعنی ابراهیم بن هاشم: هر دو ثقه‌اند و بحث آن گذشت. در سند قاسم بن یحیی ذکر شده است که اگر همین نام درست باشد، به قرینه راوی که ابراهیم بن هاشم است، مقصود:

قاسم بن یحیی بن الحسن بن راشد، است که توثیق خاصی در مورد او وارد نشده است ولی وجوه عامه‌ای برای اثبات وثاقت او مطرح است، که عبارت است از:

۱. در بدو سند در فقیه واقع شده است و در مشیخه نیز مرحوم صدوق به او طریق دارد، فلذا بنا بر این مبنا که اولین افرادی که در سند فقیه، قرار گرفته‌اند، صاحب کتاب هستند، پس مشمول جمله مرحوم صدوق در مقدمه فقیه می‌شود که فرموده است: «و جمیع ما فیه مستخرج من کتب المشهور علیه المعول و الیه المرجع» پس ایشان از کسانی است که کتاب او مشهور بوده است و معول علیه و مرجع بوده است که این مطلب دلیل بر وثاقت و جلالت قدر او دارد.

۲. مرحوم صدوق در فقیه، در ابواب زیارات، روایتی را از حسن بن راشد نقل می‌کند و بعد از آن می‌فرماید که: اخْتَرْتُ هَذِهِ لِهَذَا الْكِتَابِ لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الرَّوَايَةِ^۳ و چون فرموده است که از طریق روایت، اصحّ است ظاهر در این است که راویان این روایت را ثقه می‌دانند. و در طریق حسن بن راشد، قاسم بن یحیی می‌باشد، که نوه حسن بن راشد می‌باشد. البته دو اشکال به این وجه وجود دارد:

اولاً: مبدو به سند در آن زیارت حسن بن راشد است و لذا ممکن است گفته شود که از آن جایی که کتاب حسن بن راشد، مشهور بوده است، به این دلیل مرحوم صدوق فرموده است که این روایت اصحّ می‌باشد، نه به خاطر وثاقت تمامی راویان این طریق، بنابراین این اصحّ گفتن شامل توثیقات راویان مشیخه نمی‌شود و صرفاً وثاقت حسن

۱. من لا يحضره الفقيه ؛ ج ۴ ؛ ص ۴۶۷.

۲ (۲) - التهذيب ۶ - ۲۶۱ - ۶۹۵.

۳. من لا يحضره الفقيه ؛ ج ۲ ؛ ص ۵۹۸.



بن راشد را می‌فهماند.

ثانیاً: مشخص نیست که مقصود از «اصح ... من طریق الروایة» وثاقت راویان باشد بلکه چه بسا به این معنا باشد که این روایت صحیح است یعنی از امام (علیه السلام) صادر شده است و مقصود صحت اصطلاحی نیست.

۳. وقوع قاسم بن یحیی در اسناد کامل الزیارات، که این وجه نیز مبنایی می‌باشد.

۴. وقوع قاسم بن یحیی در کافی، ولذا کسانی که راویان کافی را ثقه می‌دانند، می‌توانند وثاقت ایشان را احراز کنند.

۵. احمد بن محمد بن عیسی از او روایت نقل کرده است و گفته شده است که احمد بن محمد از کسانی بوده است که بسیار دقیق و سختگیر بوده است و از هر کسی روایت نقل نمی‌کرده است، پس نقل او از شخصی، دلیل وثاقت اوست، که این وجه نیز مبنایی می‌باشد.

بنابراین مهمترین دلیل برای وثاقت قاسم بن یحیی، وجه اول (وقوع در بدو سند فقیه) می‌باشد.

اما مشکل از این جهت است که مشخص نیست که راوی در این قسمت، قاسم بن یحیی باشد و چه بسا «قاسم بن محمد بن یحیی» که در مواردی از او تعبیر به «قاسم بن محمد» شده است، راوی باشد، که در موارد مشابه «قاسم بن محمد» ذکر شده است.

و به عنوان قرینه می‌توان گفت که این روایت را مرحوم صدوق از «قاسم بن محمد الاصبهانی» نقل کرده است. فلذا مقصود از این راوی، قاسم بن یحیی نیست، بلکه قاسم بن محمد مقصود است که منسوب به جدش شده است و از او تعبیر به قاسم بن یحیی شده است و یا این که در اینجا اشتباهی رخ داده است (در نحوه نوشتن اشتباه رخ داده است). حال اگر مقصود «قاسم بن محمد» باشد: ایشان توثیق خاص ندارد جز این که در اسناد کافی واقع شده است که از وجوه عامه است و مبنایی محسوب می‌شود و این که اجلائی مثل سعد بن عبدالله و ابراهیم بن هاشم از او روایت نقل کرده‌اند و یا این که علامه طریق مرحوم صدوق را نسبت به سلیمان بن داود تصحیح کرده است، که اگر کسی این وجه سوم را بپذیرد، این مطلب دلیل وثاقت می‌شود، توضیح این که: طریق مرحوم صدوق به سلیمان بن داود عبارت بود از:

و ما کان فیه عن سلیمان بن داود المنقری فقد رویته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الاصبهانی، عن سلیمان بن داود المنقری المعروف بابن الشاذکونی^۱
مرحوم علامه در خلاصه، فرموده است که این طریق صحیح است، فلذا مشخص می‌شود که راویان این طریق ثقه می‌باشند.

پس توثیق علامه احراز می‌شود.

حال اگر گفته شود که توثیق علامه محتمل الحس و الحدس است فلذا حجت است، بنابراین قاسم بن محمد الاصبهانی نیز با این وجه توثیق می‌شود و مشکل ما از این جهت بر طرف می‌شود.

پس چه قاسم بن محمد و چه قاسم بن یحیی باشند، روایت مشکل سندی ندارد.

بررسی سلیمان بن داود و حفص بن غیاث برای جلسه بعدی می‌ماند

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۴۶۷.